

توسعه اقتصادی و اجتماعی

تا اواخر دهه ۳۰ شاه کم و بیش به این نتیجه رسیده بود که افراد مسن تری که پیش از این امور اقتصادی و مالی ایران را اداره می‌کردند توانایی جامه عمل پوشاندن به دیدگاه او درباره پیشرفت را نداشتند. در این مورد ابتهاج فردی استثنایی بود، او جسور و پر جوش و خروش بود ولی زیرکی سیاسی نداشت. ایراد متخصصان سازمان برنامه این بود که آنها را بیش از حد وابسته به گروه هاروارد می‌دانستند، هر چند همه آنها هم در پی دستیابی به مقام وزارت نبودند. امینی از خداداد فرمانفرمایان، دوست و خویشاوند خود، خواست اقتصاددانی را برای تصدی مقام وزرات دارایی به او معرفی کند. فرمانفرمایان دوست و همکار خود رضا مقدم را پیشنهاد کرد که اقتصاددانی درجه یک بود. اما مقدم این سمت را نپذیرفت. زمانی که این مقام را به مقدم پیشنهاد کردند، او به نوبه خود، جهانگیر آموزگار، اقتصاددان درجه یک دیگری را پیشنهاد و امینی هم آموزگار را به سمت وزارت دارایی منصوب کرد.^۱

علم هم با همین مشکل روبرو بود. او هم ناگزیر بود اقتصاددانی امروزی و تحصیلکرده را بیابد که خودش و شاه او را قبول داشته باشند. او از دوستش جهانگیر تفضلی که زمانی مشاور دانشجویان ایرانی در اروپا بود در این مورد پرس و جو کرد و او علینقی عالیخانی را پیشنهاد کرد. عالیخانی فردی ملی‌گرا و

۱. گفتگو با جهانگیر آموزگار و رضا مقدم؛ همچنین نگاه کنید به مصاحبه با خداداد فرمانفرمایان در غلام رضا افخمی، برنامه‌ریزی عمرانی و تصمیم‌گیری سیاسی، پیشین، صص. ۱۵۹-۱۵۸.

ضد کمونیست، و روشنفکری متفاوت بود که در دوران تحصیل خود در دانشگاه سوربن در دهه‌های ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ بیشتر از ژید و کوستلر تأثیر پذیرفته بود تا از سارتر.^۲ عالیخانی در سال ۱۳۳۶ به ایران بازگشته و در مقام تحلیل‌گر اقتصادی در دفتر امور خارجی ساواک مشغول به کار شده بود و سپس در شرکت ملی نفت ایران مقام مشاور امور غیرصنعتی را بر عهده داشت و هم‌زمان مشاور رئیس هیئت مدیره اتاق بازرگانی تهران هم بود. عالیخانی به دلیل این‌گونه همکاری‌ها در حوزه اسرائیل و شیخ‌نشین‌های خلیج فارس، و به دلیل کارش در شرکت ملی نفت ایران و همچنین به دلیل همکاری با بخش خصوصی در اتاق بازرگانی، در حوزه امکانات توسعه تجربه پیدا کرده بود.

عالیخانی نه با شاه و نه با علم، نخست وزیر، هیچ‌گونه آشنایی قبلی نداشت و به هیچ دلیلی هم نمی‌توانست تصور کند که احتمال دارد از او برای پیوستن به دولت دعوت کنند. شاه امینی را به این دلیل که اعلام کرده بود مملکت تقریباً ورشکسته است، سرزنش می‌کرد ولی می‌دانست که حرف امینی به کلی هم اشتباه نیست. علم تلاش کرده بود اقتصاد کشور را به حرکت در آورد اما موفق نشده بود. غلامحسین جهانشاهی، وزیر بازرگانی او، و طاهر ضیایی، وزیر صنعت و معدن دولتش، با هم کنار نمی‌آمدند، اولی از بازرگانان حمایت می‌کرد و دومی از صاحبان صنایع، و هیچ یک از آن دو نفر درست نمی‌دانست که چه اقداماتی باید انجام گیرد. افزون بر این، جهانشاهی از تشکیلات اصلاحات ارضی انتقاد کرده بود و به این جهت دیگر مانند گذشته مورد عنایت شاه نبود. شاه به علم گفته بود که مایل است این دو وزارتخانه در هم ادغام شوند و اقتصاددانی که در

۲. غلامرضا افخمی، سیاست و سیاستگذاری در ایران (۱۳۴۰-۱۳۵۰)، مصاحبه با علینقی عالیخانی، بتسدا، بنیاد

مطالعات ایران، ۲۰۰۱/۱۳۸۰، ص. ۸. از این‌پس عالیخانی

امریکا تحصیل نکرده باشد اداره وزارتخانه جدید را به عهده گیرد. علم به تفضلی متوسل شد و تفضلی هم نام عالیخانی را عنوان کرد.

به این ترتیب زمانی که علم به عالیخانی گفت می‌خواهد ریاست دو وزارتخانه در هم ادغام شده را به او واگذارد، عالیخانی به کلی غافلگیر شد. علم پرسید "اسم وزارتخانه را چی بگذاریم؟" عالیخانی پاسخ داد: "وزارت اقتصاد" و در این اندیشه بود که علم می‌داند چه می‌خواهد، او به کسی نیاز دارد که اگر اوضاع درست پیش نرود کاسه کوزه‌ها را سر او بشکنند، و جوان ۳۴ ساله بی‌تجربه و بلندپروازی چون او بهترین گزینه در این حالت است. عالیخانی پرسید: "آیا شما یک برنامه اجرایی دارید که می‌خواهید من برایتان اجرا کنم؟" علم با لهجه خراسانی خود گفت: "نه آقا جان، ما می‌خواهیم شما به ما برنامه بدهید. ما می‌خواهیم شما دکتر ساخت ایران باشید." عالیخانی می‌خواست دست او را در انتصاب‌ها و اخراج‌ها باز بگذارند. علم این شرط را پذیرفت و به نظر عالیخانی این موضوع خیلی هم برایش مهم نبود. همان روز عصر، ۳۰ بهمن ۱۳۴۱، عالیخانی را به حضور شاه معرفی کردند.

روز اول اسفند علم برنامه دولت را اول از همه اجرای اصول شش‌گانه انقلاب شاه اعلام کرد، اصولی که در همه‌پرسی تأیید شده بود. او امینی را به خاطر برداشت نادرست از اقتصاد کشور و اعلام ورشکستگی دولت سرزنش کرد و گفت این افسانه‌ای است به کلی بی‌ارتباط با واقعیت.^۳ دولت دست اندر کار آماده کردن مقدمات برگزاری کنگره اقتصادی به منظور بحث درباره راه‌ها و شیوه‌های بیرون آوردن کشور از رکودی بود که علم وجود آن را انکار می‌کرد. روزی که دولت به حضور شاه معرفی شد، شاه به عالیخانی گفت که وظیفه او

۳. گاهنامه، ۳: ۱۳۰۸، روزشمار، ۲: ۱۵۱.

نجات کارخانه‌ها از ورشکستگی و پایان بخشیدن به رکود است و از او خواست که در جلسه ای که سخنرانی بهنیا، وزیر دارایی، را در همایش اقتصادی بررسی می کند حضور یابد. شاه که برای اسکی به ابعلی رفته بود آنها را در کلبه بیلاقی کوچکی در همانجا به حضور پذیرفت و در این نخستین دیدار از نزدیک عالیخانی را "بسیار تحت تأثیر رفتار دوستانه، صمیمانه و بی تکلف" خود و همچنین اشتیاقش به "گوش دادن به آنچه گفته می شد" قرار داد.^۴

آغاز کنگره اقتصادی مقارن بود با ۸ اسفند، که روز زن اعلام شده بود. شاه از این موقعیت برای صحبت درباره آینده زنان در ایران، حق رأی آنها و حق برگزیده شدنشان به مقامات دولتی و نقش آنها به عنوان شهروند و مادر استفاده کرد. او گفت ملت ما "ملت آزاد مردان و آزاد زنان" است. مطرح کردن موضوع زنان در همایش اقتصادی به معنای مطمئن کردن ملت از این بود که او در این مورد جدی است و برنامه اش تداوم خواهد داشت. این کار نتیجه بخشید. خیل زنان برای سپاسگزاری از حمایت او در برابر کاخش راهپیمایی کردند. همینطور کارگران و دهقانان.^۵ برخلاف انتظار، نخستین باری که زنان فعال در همه پرسشی رأی دادند با هیچ مخالفتی روبرو نشدند. در این مورد مهرانگیز دولت‌شاهی، یکی از زنان فعال، چنین استدلال می کرد که "زنان به همراه خانواده خود برای رأی دادن رفتند و مردان همه جا از آنها حمایت می کردند. پس در واقع مردان رأی دادند به حق رأی زنان." حتی جناح چپ هم تحت تأثیر جسارت این اقدامات قرار گرفت و بسیاری از افراد آن جناح هم به هواداری از اصول شش گانه رأی

۴. عالیخانی، ۳۴.

۵. غلام رضا افخمی، جامعه، دولت و جنبش زنان، مصاحبه با مهرانگیز دولت‌شاهی، بتسدا، بنیاد مطالعات ایران،

۲۰۰۲، صص. ۱۳۵-۱۳۴. عالیخانی، ۳۸-۳۹.

۶. دولت‌شاهی، پیشین، ص. ۱۳۳.

دادند. شاه شرکت کنندگان در کنگره را تشویق کرد که هر چه بیشتر در تسریع فرایند توسعه بکوشند و هدف را رسیدن به اقتصادی چنان شکوفا دانست که در آن کالاها و خدماتی تولید و عرضه شود که جامعه را فارغ از درآمدهای فروش نفت خام به جلو راند.

یکی از نخستین کارهای عالیخانی تنظیم مقررات صادرات و واردات به عنوان ابزاری برای مقابله با رکود بود. هیچ گونه آمار معناداری در مورد صادرات و واردات وجود نداشت، و آخرین ارقام موجود دست کم پنج سال کهنه بود. در مورد آمار مربوط به موجودی عالیخانی می گوید: "نه فقط ما در اشل کشور نمی دانستیم، بازرگان های صاحب صنعت ما در اشل شرکت خودشان نمی دانستند. واقعاً اقتصاد ما یک حالت ابتدایی داشت. در این شرایط کار می کردیم."^۷

شاه مشوق حرکت به جلو، حتی در صورت لزوم کورکورانه، بود. او اوضاع کلی اقتصادی و هدف های دولت را تعیین شده می دانست. انقلاب سفید چارچوب انصاف و عدالتی را که بنا بود رشد اقتصادی در آن محقق شود، تعیین کرده بود. از آنجا که در روستاها، کمبود آب و زمین حاصلخیز امکانات پیشرفت را محدود می کرد، او تردیدی نداشت که کشاورزی باید صنعتی شود. بنابراین، طرح اصلاحات ارضی باید رفته رفته و با گذر از سه مرحله گسترش می یافت و در پایان آن مراحل انتظار می رفت جز باغ ها و زمین های زراعتی مکانیزه باقی زمین ها توزیع شوند. بنا بود نظامی حمایتی ابداع شود و این نظام متشکل از سه مؤلفه آموزش، تعاونی ها و شرکت های سهامی زراعی بود، و این آخری به

۷. عالیخانی، ۴۸-۴۹.

کالخوزهای شوروی شباهت داشت که شکست خورده بود ولی با وجود این به عقیده شاه منصفانه بود و این داوری گرایش او به مفهوم انصاف در نظام سوسیالیستی را می‌رساند. در ذهن شاه اگر کالخوز با فرهنگ ایران منطبق می‌شد در واقع به معنای پیوند صنعت، مدرنیته و برابری بود. شاه زمانی در لهستان به ولادیسلاو گومولکا^۸، دبیر کل حزب کمونیست، با افتخار گفت که ایران کار استقرار شرکت‌های سهامی زراعی کالخوز مانند را آغاز کرده است. گومولکا از او پرسید "چه چیزی شما را به انتخاب این مسیر واداشت؟ ما با آنها دردسرهای زیادی داشتیم." شاه در پاسخ توضیح داد که ایران منابع لازم برای اجرای موفقیت‌آمیز این طرح را در اختیار دارد و افزون بر این او به آرامی و با احتیاط در این راه پیش می‌رود.^۹ هشدار رهبر حزب کمونیست لهستان او را چندان تحت تأثیر قرار نداد. شاه اعتقاد داشت این فکر معقول است. شاید لهستانی‌ها در این راه ناکام مانده باشند ولی ایران موفق می‌شود.

همان گرایش ذهنی بر اندیشه شاه در مورد مناسبات کارگری اثر گذاشته بود. او در پی پیوند تنگاتنگ کار و سرمایه بود. از نظر او صرف بالا بردن حقوق کارگران یا تضمین امنیت دوران بازنشستگی آنان کافی نبود. بهره‌وری آینده به فناوری وابسته بود که آن نیز بستگی به سرمایه داشت. کارگری که خودش مالک هم بود برای رونق یافتن ملکش سخت‌تر تلاش می‌کرد.^{۱۰} به هر حال، در عمل این طرح آن طوری که شاه پیش‌بینی می‌کرد موفق از آب در نیامد؛ در اغلب موارد، سالانه به اندازه یک ماه حقوق اضافه به کارگران پرداخت می‌شد. البته وضعیت آنها به شکلی ملموس بهبود یافت ولی نه به آن اندازه که انتظار داشتند.

^۸. Wladyslaw Gomułka

^۹. عالیخانی، ۶۱-۶۲.

^{۱۰}. سخنان شاه در دومین همایش ملی کارگران، ۷ اردیبهشت ۱۳۴۹، نگاه کنید به کیهان، ۸ اردیبهشت ۱۳۴۹.

انقلاب سفید که کمی بعد "انقلاب شاه و ملت" نام گرفت روحیه عمومی را بهبود بخشید و حال و هوای کلی مملکت را تغییر داد. مبارزه برای عدالت اجتماعی و اقتصادی، با وجود مخالفت بازار، روحانیان و زمینداران بزرگ اکثر مردم را به هیجان آورد. واکنش منفی و ارتجاعی باعث تقویت شاه و هواداران او در دولت و در میان مردم شد. در این دوره شمار زیادی از افراد متخصص هم که در دوران رضا شاه و پس از آن متولد و تربیت شده بودند، پا به سن گذاشته بودند. آن به اصطلاح بچه‌های رضاشاهی، در این دوره در موقعیتی بودند که می‌توانستند بر تصمیمات دولت اثر بگذارند. آنها با اساس پیشنهادهای شاه موافق بودند: اصلاحات ارضی، حق رأی زنان، رعایت حقوق کارگران، صنعتی کردن و مدرن کردن کشور و غیره. سال‌ها پیش از آن شاه گفته بود حکومت بر ملتی فقیر، بی‌سواد و بیمارگونه افتخار نیست. آنها هم ایران را این گونه که بود نمی‌خواستند. در اعماق وجود آنها هم مفهوم گنگی از امپراتوری وجود داشت. بسیاری از آنها در خارج از ایران یعنی در ایالات متحده و اروپا تحصیل کرده بودند و طبیعتاً خواستار نظامی دموکراتیک بودند. ولی فقط برخی از آنان آمادگی پذیرش پیامدهای ناشی از روش‌های دموکراتیک و مخالف با تمایلات خود را داشتند، پیامدهایی چون مواضع روحانیان، بازاریان یا زمینداران بزرگ، یعنی کسانی که ایران را همان گونه که بود می‌خواستند و به احتمال زیاد در انتخابات دموکراتیک پیروز می‌شدند. بنابراین، دموکراسی به چارچوبی بدل شد که در آن نخبگان متخصص در مورد مسائل بحث می‌کردند و تصمیم می‌گرفتند. مردم موضوع بحث‌ها بودند ولی در آن بحث‌ها مشارکتی نداشتند. این متخصصان دوست نداشتند قدرت در دست مقامات بالا قرار گیرد و در جهت شاه حرکت کند. از سوی دیگر، اگر بنا بود از بین مردم و شاه، از بین گذشته یا آینده، یکی را برگزینند، ناگزیر شاه را بر می‌گزیدند، زیرا با شاه بیشتر توافق نظر داشتند تا با

مردم، مردمی که اراده و خواست‌شان آشکار نمی‌شد مگر زمانی که دیگران آن را بیان می‌کردند.

در سازمان برنامه، نخست در دوران نخست وزیری شریف امامی و سپس در دوره نخست وزیری امینی، آخرین تلاش را برای حفظ آن چه ابتهاج انضباط برنامه نامیده و برای آن جنگیده بود خداداد فرمانفرمایان کرد. به چند دلیل این تلاش به نتیجه نرسید و ارتباط فرمانفرمایان با گروه هاروارد در این زمینه نقش مهمی داشت. صفی اصفیا، که در زمان صدارت امینی به مدیریت عامل سازمان برنامه منصوب شده بود، این علت را درک کرد، و با توجیه و تدوین دیدگاه‌های شاه در مورد توسعه ملی در سازمان برنامه آن را بسط داد. امتیاز اصفیا این بود که دانش آموخته پلی‌تکنیک فرانسه، استاد دانشگاه و از صاحبمنصبان قدیمی سازمان برنامه بود، او فردی بسیار فهیم و در زمینه سیاست اهل تدبیر بود. او استعداد دور هم جمع کردن آدم‌ها را داشت و محوری بود که افراد خواستار توسعه حول آن مواضع خود را توجیه می‌کردند، همت خود را محک می‌زدند و بخت خود را ارزیابی می‌کردند و با هم به سازش می‌رسیدند.

اصفیا سازمان برنامه را برای نظارت و پیگیری طرح‌هایی آماده کرد که از زمان برکناری ابتهاج رفته رفته در اختیار وزارتخانه‌ها قرار گرفته بود. او با ایجاد دفترهای فنی در استان‌ها به منظور اجرای نقش "سازمان برنامه های خرد" برای نظارت و پیگیری طرح‌های استانی، نخستین گام‌ها را برای تمرکززدایی در زمینه برنامه ریزی برداشت. او همچنین مقرراتی رسمی برای ارزیابی و استخدام مشاوران طرح‌ها برقرار کرد. از آن مهم‌تر، او به رکنی بدل شد که علم، نخست وزیر، توانست با تکیه بر او موتور اقتصاد را از نو روشن کند.

با تأسیس بانک مرکزی در زمستان ۱۳۳۸، تغییراتی هم در نظام مالی به وجود آمد. فکر تأسیس بانک مرکزی از چند جا ریشه گرفت، از جمله از سازمان برنامه که در آن مشاوره اقتصادی و اهل بلژیک به نام فرانسوا کراکو^{۱۱} اهمیت جدا کردن بانک ملی از عملکردهایی را عنوان کرد که معمولاً بانک مرکزی آنها را اجرا می‌کرد.^{۱۲} لایحه کراکو باعث بحثی رسمی در کابینه شد، هر چند سرانجام نیاز به نظارت بر بانک‌های تجاری کشور بود که موجب تأسیس بانک مرکزی شد.^{۱۳} این بانک جدید تمام وظیفه‌های خاص هر بانک مرکزی معمولی را عهده‌دار شد: چاپ اسکناس، نقش بانک دولت، اداره امور پولی و اعتباری، نظارت بر نظام بانکی، مدیریت سیاست‌ها و عملیات مربوط به ذخائر ارزی کشور. شورای پول و اعتبار، متشکل از چند تن از وزرا و به ریاست رئیس بانک مرکزی، تأسیس شد تا سیاست‌های این بانک را تعیین کند. ویژگی دولتی بودن این بانک تا حدودی با آنچه در آغاز فرانسوا کراکو پیشنهاد کرده بود، تفاوت داشت؛ به موجب پیشنهاد کراکو بنا بود این بانک بیش از این از دولت مستقل باشد ولی این گزینه رد شد. ترکیب شورای پول و اعتبار به گونه‌ای بود که بتواند به این بانک و رئیس آن قدرت و مشروعیت ببخشد. کار آسانی نبود که وزرای دولت در شورایی کار کنند که فردی غیر از وزیر بر آنها ریاست کند. به هر حال این موضوع خاموش ماند زیرا ابراهیم کاشانی، نخستین رئیس بانک مرکزی، پیش از رسیدن به مقام ریاست این بانک وزیر بود و به این ترتیب موقعیت او مشروع

11. Francois Craco

۱۲. غلامرضا افخمی، برنامه‌ریزی عمرانی و تصمیم‌گیری سیاسی، مصاحبه با منوچهر گودرزی، خداداد فرمانفرمائیان، عبدالمجید مجیدی، بنسدا، بنیاد مطالعات ایران، ۱۹۹۹. مصاحبه با مجیدی، ۲۱۱-۲۱۳. از این پس مجیدی

۱۳. گفتگو با حسنعلی مهران، رئیس سابق بانک مرکزی، بنیاد مطالعات ایران، برنامه تاریخ شفاهی، ۲۹ نوامبر

۲۰۰۴. از این پس مهران

شناخته شد. این بانک یک مجمع عمومی هم داشت که در آن وزیر دارایی، به عنوان سهامدار، رئیس آن بود.

یکی از نخستین مکاتبات کاشانی به عنوان رئیس بانک مرکزی با مدیر عامل صندوق بین‌المللی پول بود که از او درخواست مبالغی برای ادای بخشی از تعهدات ارزی ایران را می‌کرد. مناسبات ایران با صندوق بین‌المللی پول را رضا مقدم، قائم مقام بانک مرکزی، مردی که بر آینده بانکداری و سیاست‌های توسعه ایران بسیار اثر گذاشت، بر عهده داشت. مقدم به یاری منوچهر آگاه، اقتصاددان درجه یک دیگری، که ریاست بخش پژوهش‌های اقتصادی را به عهده گرفته بود، سیاست ثبات اقتصادی را با هدف کنترل تورم از راه تخصیص ذخائر ارزی، اسکناس، نظام اعتباری و به طور کلی با کاهش وابستگی بیش از حد دولت به بانک مرکزی، در پیش گرفت.^{۱۴} به هر حال دیری نگذشت که دولت سقوط کرد و علی‌امینی، نخست وزیر جدید، به این دلیل که دولت قادر به پرداخت قرض‌های خارجی خود نبوده و ناگزیر به صندوق بین‌المللی پول توسل جسته نظام را ورشکسته اعلام کرد: نتیجه این کار از جمله استعفای کاشانی بود.

علی اصغر پور همایون، که در سمت ریاست بانک مرکزی جانشین کاشانی شد، استاد دانشگاه و به گفته شاگردانش استاد خوبی بود. اما نه مدیر اجرایی، رئیس و تصمیم‌گیرنده خوبی بود و نه خود را وابسته به بانک مرکزی می‌دانست. شاید بتوانیم بگوییم که وظایف جدید بانک درست درک نشده بود. اغلب اقتصاددانان قدیمی‌تر در دولت معتقد بودند که بانک ملی می‌تواند وظایف بانک مرکزی را هم ایفا کند. کاشانی، نخستین رئیس این بانک جدید، با جدیت تمام کوشید به آن بانک شکل لازم را بدهد ولی پس از رسیدن امینی به مقام نخست

توسعه اقتصادی و اجتماعی ۵۹۳

وزیری، و پیش از آنکه کار زیادی انجام گیرد، ناگزیر استعفا داد. پورهمایون، جانشین وی، نه هدف از تأسیس این بانک را می‌دانست و نه به آن اعتقاد داشت. می‌گفتند او از امینی درخواست کرده او را به ریاست بانک مرکزی منصوب کند زیرا بیمار بود و بیماری نقرس داشت و تصور می‌کرد که کار بانک آسان‌تر از وزارت بازرگانی است که بر عهده او بود.^{۱۵} به هر حال دیری نگذشت که مهدی سمیعی جانشین پورهمایون شد، سمیعی حسابداری قسم‌خورده بود که در این رشته تحصیل کرده و فردی با ایثار فراوان و بااراده بود. سمیعی برنامه داشت، می‌دانست چه می‌خواهد و فردی آن قدر مقید به ضوابط اخلاقی بود که پذیرش این سمت را به تأیید قبلی برنامه‌اش موکول کند. او خداداد فرمانفرمایان، یکی از افراد کارآزموده سازمان برنامه، را قائم مقام خود کرد و این انتصاب باعث شد مناسبات بین بانک مرکزی و سازمان برنامه آسان‌تر شود.

با روی کار آمدن سمیعی اوضاع عوض شد زیرا بانک مرکزی استقلال بیشتری پیدا کرد و رفته رفته در مباحثات دولتی به مخاطبی منتقد بدل گشت. سمیعی راه‌هایی برای کنار آمدن با افراد دیگری پیدا کرد که منافع‌شان با منافع او در تضاد بود، از جمله جمشید آموزگار، وزیر دارایی که فن‌سالاری تیزهوش و بلندپرواز بود و همواره نیم‌نگاهی به حمایت و توسعه حیطه وزارتخانه خود داشت. سمیعی که از بانک توسعه صنایع و معادن به بانک مرکزی آمده بود، نگرشی توسعه‌گرا با خود آورده بود. این نه تنها برای برقراری فرهنگ بانکداری لازم بود، بلکه برای کنش و واکنش سازنده با صفی اصفیا در سازمان برنامه و علینقی عالیخانی در وزارت اقتصاد هم اهمیت داشت، که دو ضلع دیگر مثلث توسعه بودند. این سه تن هم‌زمان بین سال‌های ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۸ خدمت می‌کردند.

۱۵. به گفته حسنعلی مهران که از مهدی سمیعی نقل قول می‌کرد او بر عکس ابتهاج بود: "قلم ابتهاج پررنگ بود و اثری محو نشدنی بر کاغذ می‌گذاشت، ولی قلم پورهمایون هرگز اثری بر کاغذ باقی نمی‌گذاشت." همان.

اصفیا عضو ارشد بود و اغلب نقش داور و حکم را بازی می‌کرد. در مورد توسعه این سه تن یکدیگر را تقویت می‌کردند - اصفیا مدیریت برنامه‌های دولتی را بر عهده داشت، عالیخانی مدیریت بخش خصوصی را و سمیعی اعتبار و جریان پول را به ویژه در بخش خصوصی سامان می‌داد.

این سه مقام دولتی - عالیخانی، اصفیا و سمیعی - در نتیجه روندی سنجیده و اندیشیده روی کار نیامده بودند. آنها اتفاقی و به موقع در جای درستی قرار گرفته بودند. ماهیت و شیوه همکاری آن‌ها باعث شد اقتصاد ایران به شکلی تقریباً منحصر به فرد در دنیای سوم خیز بردارد. عالیخانی این رابطه موجود بین وزارتخانه خود و سازمان برنامه را "شانس بزرگی" خواند. عالیخانی بر آن بود که هر فردی بعد از برگزاری یکی دو جلسه که اصفیا در آن حضور داشت تصور می‌کرد سال‌هاست او را می‌شناسد. از نظر او سمیعی فردی "منضبط" و "قابل اعتماد" بود. او بعدها این مناسبات را اینگونه شرح داد:

بین سمیعی اصفیا و من تفاهم خیلی زیادی بود. در نتیجه تقریباً همیشه نه تنها در مورد سیاست کلی بلکه درباره آنچه در ملاقات‌های مان با آن برخورد می‌کردیم به هم تلفن می‌کردیم و همدیگر را در جریان می‌گذاشتیم که چه کار کرده‌ایم. چند سال بعد، خاطرم می‌آید که میسیونری از طرف صندوق بین‌المللی پول آمده بود به ایران. از من وقت خواستند که مرا ببینند و درباره مسائل اقتصادی ایران با من صحبت کنند. یک مقدار سؤال کردند و من هم به آنها جواب دادم. رئیس میسیون صندوق بین‌المللی با خنده به من گفت تعجب می‌کنم از صحبت‌هایی که شما می‌کنید. گفت که ما پیش از آنکه بیایم پهلوی شما بانک مرکزی بودیم، همین سئوالات را از آنها کردیم، عین پاسخ‌های شما را دادند. بعد این شخص که انگلیسی بود، به طنز گفت هماهنگی‌ای که من در سازمان اداری ایران می‌بینم به خوبی انگلیس است و خیلی بهتر از واشنگتن. آن چیزی که در واقع اینها را به تعجب انداخته بود این بود که هیچ فکر نمی‌کردند که در

توسعه اقتصادی و اجتماعی ۵۹۵

یک کشور در حال رشد یک چنین ارتباط و هماهنگی بین مدیران سطح بالا وجود داشته باشد، در حالی که برای ما عادی شده بود.^{۱۶}

البته تغییرات دیگر در فضای اقتصادی و افراد شایسته دیگر که مواقع بحرانی وارد عمل می شدند به این گروه سه نفره یاری می رساندند. پیش از آن که این سه نفر دور هم جمع شوند، اقتصاد رو به بهبود، اما اطلاعات مربوط به شاخص های اقتصادی ناقص بود. عالیخانی به ویژه به این نیاز داشت که با تأسیس مرکزی برای بررسی اقتصاد کشور بر درآمد ملی اشراف پیدا کند.

هیچ کس قادر نبود که به من اطلاعات اساسی درباره اقتصاد کشور و بخش های صنعتی و بازرگانی بدهد و مثلاً بتواند بگوید ما تولید صنعتی مان چیست؟ ما که می خواهیم مثلاً صنعت نساجی را توسعه بدهیم، یا رویش تصمیمی بگیریم، چقدر کالا تولید می کنیم؟ چه نوع کالایی تولید می کنیم؟ قیمت اینها چیست؟ کیفیتشان چیست؟ در کجا تولید می کنیم؟ اینها را هیچ کس نمی دانست. بعد هم ارتباط صنعتی بین این واحدهای مختلف چیست؟ یا به چه مواد اولیه ای نیاز داریم؟ و صنایع تازه ای که می خواهیم ایجاد کنیم چه باید باشد و به چه دلیل باید به یک رشته هایی تقدم بدهیم، به یک رشته هایی ندهیم. با چه ریتمی داریم توسعه پیدا می کنیم؟ یعنی عملکرد ما چیست؟^{۱۷}

عالیخانی به کسی نیاز داشت که نه تنها به این رشته مسلط بلکه به کاری هم که می کرد ایمان داشته باشد. در سال ۱۳۴۲، هنوز کسان زیادی به او می گفتند در رؤیا به سر می برد.^{۱۸} ولی او خوش شانس بود. جهانگیر آموزگار، وزیر دارایی امینی و دوست عالیخانی، محمد یگانه، دانش آموخته دانشگاه کولومبیا را که در آن دوره در سازمان ملل کار می کرد، پیشنهاد کرد. یگانه پس از آغاز همکاری با

۱۶. عالیخانی، ۸۱، ۸۴-۸۵.

۱۷. همان، صص. ۸۱-۸۲.

۱۸. همان.

عالیخانی نیاز به گروهی داشت که او را یاری دهند. او از اصفیا و سازمان برنامه درخواست کرد بر اساس سیاست استخدامی سازمان برنامه مرکز بررسی‌های اقتصادی را در وزارت اقتصاد سازمان دهند. در گذشته اقتصاددانانی مانند خداداد فرمانفرمایان مفهوم درآمد ملی را به ایران آورده بودند، اما به گفته عالیخانی یگانه بود که به آمارگران بانک مرکزی و سازمان برنامه و بودجه آموخت چگونه درآمد ملی را محاسبه یا از جمله از ماتریس‌های داده‌ها و ستاده‌ها استفاده کنند: "یگانه عامل مؤثری در پیشرفت کمی و کیفی کاری بود که ما داشتیم."^{۱۹}

دیگران هم به کمک شتافتند. رضا نیازمند، مدیر عامل سازمان مدیریت صنعتی، قاسم خردجو در بانک توسعه صنعت و معدن، و همکارانش رضا امین و فریدون مهدوی، و علینقی فرمانفرمایان در بانک اعتبارات صنعتی، همگی در آن دوره و در دوره‌های بعد به اهرم‌های مهمی در توسعه ایران بدل شدند. اینها و افراد دیگری مانند آنها، از نظر عالیخانی، در نظام رضاشاهی بزرگ شده و به مدرسه رفته بودند. آنها حس خاصی در مورد قابلیت‌ها و آینده ایران داشتند و برای رسیدن به آن تلاش می‌کردند.

برنامه سوم و سپس برنامه چهارم حجم زیادی از سرمایه‌های دولتی - ۲۰۴/۶ میلیارد ریال و ۵۰۶/۸ میلیارد ریال - را به بخش‌های مختلف اقتصاد هدایت کردند.^{۲۰} اقتصاد نیرو و توانی شگفت‌آور پیدا کرد. رشد صنعتی سالانه به ۱۵ یا ۱۶ درصد رسید، که فقط کره جنوبی به پای آن می‌رسید و تنها سنگاپور از آن

۱۹. همان، صص. ۸۲-۸۳.

20. Charles Issawi in George Lenczowski, Ed. *Iran Under the Pahlavis*, Stanford, Hoover, 1958, pp. 135-136.

توسعه اقتصادی و اجتماعی ۵۹۷

جلوتر بود. مدیریت و سازماندهی جدیدی در جریان بود که واحدهای تولیدی قدیمی را احیا می‌کرد و واحدهایی جدید را راه می‌انداخت. کمک به منطقی‌تر شدن بخش خصوصی و رشد آن به سیاست رسمی بدل شد. وزارت اقتصاد معیارهایی را تعیین کرد و پیش از درخواست کمک مالی خواستار بررسی در مورد عملی بودن طرح‌ها شد، که هر دو به توجیه افکار مربوط به فناوری، بازارها و سودآوری کمک می‌کرد. پیوندهای افقی و عمودی بین صنایع آشکار و رفته رفته در برنامه توسعه دخالت داده شد. خصوصی‌سازی، مفهومی که چند دهه طول کشید تا در دنیا رواج یابد، به سیاست پذیرفته‌شده دولت ایران بدل شد. این روند تنش‌هایی به بار آورد زیرا هنوز دوره ناصرها، نهروها و سوکارنوها بود. اتهاماتی در مورد لوس کردن بخش خصوصی مطرح می‌شد زیرا شماری از مردم که شم تولیدی و تجاری داشتند و همه آنها را می‌شناختند، از دیگرای پیشی گرفتند. از نظر بسیاری از افراد بیرون از حوزه صنعت، آن‌ها با پول دولت ثروتمند شدند و این کار مستلزم مناسبات تنگاتنگ و آمیخته به فساد مقامات دولت و کارفرمایان بود. اتهامات مربوط به فساد، که همواره در فرهنگ ایران رایج بوده است، روز به روز افزایش می‌یافت، ولی به سختی با نسل جدید فناوران ایرانی، کسانی مانند عالیخانی، آموزگار، سمیعی یا اصفیا، جور در می‌آمد. صاحبان صنایع بخش خصوصی هم در این زمان از نوعی دیگر بودند. برخی از آنها، پس از روشن شدن این که کشاورزی دیگر سودی ندارد، از آن بخش وارد حوزه صنعت شده بودند. اغلب آنها فرزندان زمینداران سابق یا اشراف سنتی بودند. بسیاری از آنها در خارج از ایران تحصیل کرده بودند و با دنیای غرب آشنایی داشتند. دیگران که از طبقه بازرگانان سنتی ایران بودند و کار خود را از صفر شروع کردند هم موفقیت شگفت‌آوری به دست آوردند. برادران خیامی، احمد و محمود، بهترین مثال این گروه بودند. به گفته عالیخانی آنها، و افراد

زیادی نظیر آنها، آینده‌گرا بودند. دیدگاه‌های آنها فراتر از دیدگاه‌های گذشته و حال بود. در آغاز دوره خدمت عالیخانی، برادران خیامی به دفتر او رفتند و درخواست پروانه ساختن اتوبوس کردند. عالیخانی از آنها پرسیده بود: "شما چه سابقه‌ای دارید که می‌خواهید اتوبوس بسازید؟" آنها پاسخ داده بودند که در مشهد تعمیرگاه اتومبیل دارند و می‌دانند اتاق اتومبیل و اتوبوس را چگونه می‌سازند. آنها اطمینان داشتند که می‌توانند اتوبوس‌هایی بسازند که با اتوبوس‌های ساخت اروپا و ژاپن رقابت کنند. آنها می‌خواستند کارخانه بسازند. عالیخانی پرسیده بود: "آیا پول سرمایه‌گذاری آن را دارید؟ آیا می‌توانید ۲۰۰ تا ۳۰۰ اتوبوس در سال بفروشید و سود کنید؟" آنها می‌دانستند برای اینکه روی پای خود بایستند و سود کنند چند اتوبوس باید تولید کنند. آنها سرمایه‌ای داشتند ولی به وامی از بانک توسعه صنعتی هم نیازمند بودند. آنها تحسین عالیخانی را برانگیختند. از آنجا که هنوز نظام مورد نظر او برای ارزیابی پیشنهادها شکل نگرفته بود، خودش این طرح را بررسی و بر اساس اعتماد شخصی با درخواست آنها موافقت کرد. آن دو برادر کار خود را آغاز کردند و کمی بعد از علم، نخست وزیر، برای بازدید از کارخانه خود دعوت کردند. به گفته عالیخانی، "هنوز چیز زیادی نبود... ولی به هر حال کارشان را شروع کرده بودند." تا سال ۱۳۵۶ کار به جایی رسید که مجتمع اتومبیل‌سازی خیامی، با نام ایران ناسیونال، بیش از کارخانه هیوندایی اتومبیل‌سازی می‌ساخت و آنها را به روسیه، اروپای شرقی و کشورهای عربی صادر می‌کرد. سال‌ها پس از سقوط رژیم شاه محمود خیامی توضیح داد که "مونتاز آغاز کار بود. ژاپنی‌ها هم کار خود را با مونتاز آغاز کردند. به موازات این که شما اتومبیل می‌سازید صنایع دیگری چون صنایع الکترونیک، لاستیک، فولاد و بسیاری دیگر حول آن توسعه پیدا می‌کنند. این اتفاق در ایران

هم داشت می افتاد. ظرف یک دهه، یعنی میانه دهه ۶۰، ۹۰٪ لوازم اتومبیل‌ها، اتوبوس‌ها و دیگر تولیدات در ایران طراحی و تولید می شد. این برنامه مورد تأیید دولت بود.^{۲۲}

برداشت خیامی از "مونتاز" مانند برداشت عالیخانی بود.

هر کارخانه‌ای یک چیز مشخص را می سازد ، باقی چیزها را سوار می کند. هیچ کس تمام قطعات لازم برای تولید نهایی یک کالا را نمی سازد... برای مثال هر قطعه از اتومبیل را یک کارخانه تخصصی می سازد. بگیریم صنعت موتور دیزل، به طور متوسط یک موتور دیزل ۳۵ تا ۴۰ درصد بهای تمام شده اش آن چیزی است که در کارخانه ساخته شده است و ۶۰ تا ۶۵ درصد ارزش این موتور قطعاتی است که از واحدهای دیگر خریده شده است. ... مسأله‌ای که پیش می آید و می تواند قابل ایراد باشد این است که اگر این مونتاز شما ارتباطی به کل فعالیت صنعتی شما نداشته باشد و فقط معنایش این باشد که یک نفر انحصاری به دست بیاورد و این پول را در جیب مبارک خودش بگذارد... این می تواند قابل ایراد باشد .. ولی اگر هدف ساختن صنعت حول صنعت باشد، آن تنها راه ارتقای صنعت است. وقتی آن قدر اتومبیل می سازید که دیگر صنایع برای تولید قطعات مورد نیاز آن اتومبیل‌ها توسعه یابند، این کار منطقی است. سیاست درست تولید را تشویق و وابستگی صنایع مختلف را افزون می کند. این کاری است که ما کردیم؛ این برنامه‌ای منطقی بود که هر بخش آن بخش‌های دیگر را تکمیل می کرد.^{۲۳}

شاه حامی برنامه توسعه صنعتی بود. او با وجود گرایشات سوسیالیستی حامی بخش خصوصی هم بود. خیامی گفت: "شاه همیشه اهل کمک کردن بود.

۲۲. گفتگو با محمود خیامی، کان، ۲۳ ژوئیه ۲۰۰۳.

۲۳. عالیخانی، همان، ۱۰۳-۱۰۷.

هر وقت می‌دید چیزی ساخته شده است شاد می‌شد، درست مثل این که فرزند خودش به دنیا آمده یا بزرگ شده باشد. او می‌خواست ایران سرآمد باشد. توسعه باعث می‌شد احساس غرور کند. او خشنودی خود را ابراز می‌کرد، انگار نمی‌توانست جلوی خودش را بگیرد.^{۲۴} او اغلب در نمایشگاه‌های صنعتی با صاحبان صنایع دیدار می‌کرد، به تمام غرفه‌ها سر می‌زد، سؤال می‌کرد و پاسخ‌ها را به خاطر می‌سپرد. توجه او تولیدکنندگان و مخترعان را به وجد می‌آورد. "سال بعد هر کدام که کالای تازه‌ای تولید کرده بودند... به عرض اعلیحضرت می‌رساندند."^{۲۵} عالیخانی درباره مهندسی به نام ابوالفتحی صحبت می‌کند، که طراح خازن‌های فلزی بود. شاه با حالتی تحسین‌آمیز از او پرسش‌هایی کرد و با علاقه به پاسخ‌های مرد جوان گوش داد. شاه به ویژه بسیار خرسند شد از این که شنید این مرد جوان که دانشجویی توده‌ای بوده و به همین دلیل ناگزیر به ترک خدمت دولت شده است، شرکت خودش را تأسیس کرده و با قرض گرفتن از افراد خانواده‌اش این گونه خازن‌ها را ساخته است که اوج مهارت فنی کشور را نشان می‌دهند. عالیخانی به شاه گفت: "حالا ما مسئول شده‌ایم که از پولش و از منافعش دفاع کنیم."^{۲۶}

این آغاز کار بود. هنوز مانده بود تا رؤیاهای شاه در زمینه ایجاد شرایطی بسیار بهتر برای کشور تحقق یابند، محور این تحقق سازمان برنامه و بودجه بود که خداد فرمانفرمایان تا نیمه دوم دهه ۱۳۴۰ و عبدالمجید مجیدی در نیمه نخست دهه ۱۳۵۰ آن را اداره می‌کردند. برنامه پنجم، که در دوره فرمانفرمایان

۲۴. گفتگو با خیامی، پیشین،

۲۵. عالیخانی، همان، ۱۰۱.

۲۶. همان.

توسعه اقتصادی و اجتماعی ۶۰۱

آماده شد، بنا بود در فروردین ۱۳۵۲ آغاز شود. این برنامه جامع‌ترین برنامه‌ای بود که تا به آن روز تدوین شده بود. در تخت جمشید با شاه درباره اصول نظری، محتوا و فرایند آن بحث شد و تا آنجا که به فرمانفرمایان مربوط بود شاه نه تنها از آن برنامه خوشش آمد و آن را تأیید کرد، بلکه آن قدر از آن خوشش آمد که نزدیکان وی به این نتیجه رسیدند که فرمانفرمایان احتمالاً نخست وزیر بعدی خواهد بود.^{۲۷} به اعتقاد فرمانفرمایان این وضع باعث شد هویدا مقدمات استعفای او را فراهم آورد.^{۲۸} از سوی دیگر مجیدی تصور می‌کرد شاه با این برنامه موافق نبود زیرا در نظر داشت برای افزایش چشمگیر درآمد ایران از نفت دست به اقداماتی بزند و بنابراین می‌دانست که این برنامه تا حد زیادی درآمدهای ایران را کم تر از واقع ارزیابی کرده است.^{۲۹} در واقع شاه طی یک سال بهای نفت را به ۱۱/۶۵ دلار به ازای هر بشکه افزایش داد و نیز قرارداد کنسرسیوم را لغو کرد.^{۳۰} این به معنای افزایش بسیار زیاد درآمد سالانه ایران از نفت بود، ۱۰۰ برابر بیش از سال ۱۹۵۷- افزایش از ۲۰۰ میلیون دلار به ۲۰ میلیارد دلار.^{۳۱}

وظیفه مجیدی این بود که این برنامه را بازننگری کند به گونه‌ای که با درآمدهای جدید تطبیق یابد و این چالشی بی‌سابقه بود زیرا برنامه‌ریزی سنتی در ایران معمولاً به دلیل کمبود سرمایه محدود می‌شد؛ در این برهه از زمان موضوع این بود که چگونه قدرت خرید سرمایه را با کمبود عوامل دیگر تطبیق دهند،

۲۷. غلام رضا افخمی، *برنامه‌ریزی عمرانی و تصمیم‌گیری سیاسی*، مصاحبه با فرمانفرمایان، پیشین، صص. ۲۰۶-۲۰۲.

۲۸. همان.

۲۹. غلام رضا افخمی، *برنامه‌ریزی عمرانی و تصمیم‌گیری سیاسی*، مصاحبه با مجیدی، پیشین، ص. ۳۲۱.

30. See "Beyond the Consortium", above.

31. Robert S. Stobaugh, "The Evolution of Iranian Oil Policy, 1925-1975," in George Lenczowski, ed., *Iran Under the Pahlavis*, Op. Cit., pp. 201-252, 248.

عواملی که در برنامه بازنگری شده آن را کمبود نیروی کار متخصص، قابلیت بالفعل و بالقوه در تسهیلات زیربنایی مانند بنادر، جاده‌ها و راه‌آهن، انواع منابع انرژی، مواد لازم برای ساخت و ساز مانند سیمان و آهن و محصولات کشاورزی توصیف می‌کرد.^{۳۲} در جریان رشد سریع اقتصادی، قدرت تولیدی کشور همگام با افزایش منابع مالی و ارزی فزونی نیافته است. در نتیجه، امکانات مالی بخش عمومی و قدرت خرید بخش خصوصی به مراتب بیشتر از حد اکثر امکانات تولید داخلی بوده است و وجود تورم در سطح بین‌المللی و وجود تنگناهای وارداتی و راه‌ها امکانات بالقوه کشور را برای استفاده از بازارهای خارجی برای رفع دشواری‌ها و کمبودهای داخلی محدود کرده است.^{۳۲}

این برنامه بازنگری شده نارسایی‌ها را در نظر داشت و می‌خواست با ارزیابی ظرفیت جذب جامعه آنها را برطرف کند ولی با چالش‌هایی که رویارویی با آنها و غلبه بر آنها بسیار دشوار به نظر می‌رسید، روبرو بود. در برنامه چهارم، تولید ناخالص ملی از ۶۸۶ میلیارد ریال (۱۰/۲ میلیارد دلار) به ۱۱۶۵ میلیون ریال (۱۷/۳ میلیارد دلار) به قیمت ثابت سال ۱۳۵۱ افزایش یافته و به رشد ۱۱/۲ درصد رسیده بود. برنامه پنجم رشدی ۲۵/۹ درصدی را پیش‌بینی می‌کرد که باعث افزایش تولید ناخالص ملی بر اساس قیمت‌های ثابت به ۳۶۸۶ میلیارد ریال یا ۵۵ میلیارد دلار رسید (عملاً در سال ۱۳۵۶ تولید ناخالص ملی به بیش از ۸۰ میلیارد دلار بالغ شد). با توجه به رشد ۲/۹ درصدی جمعیت، تولید سرانه ناخالص ملی بنا بود از ۳۷/۵۲۳ ریال (۵۵۶ دلار) در سال ۱۳۵۰ به ۱۰۲/۶۶۵ (۱۵۲۱ دلار) در سال ۱۳۵۶ برسد (در عمل در سال ۱۳۵۷ تولید سرانه ناخالص ملی به حدود ۲۴۰۰ دلار بالغ شد). هزینه‌های مصرفی ۷۷/۱ درصد تولید

۳۲. برنامه پنجم عمرانی کشور (تجدیدنظر شده ۱۳۵۶-۱۳۵۲)، تهران، سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۵۳، ص ۲۰.

توسعه اقتصادی و اجتماعی ۶۰۳

ناخالص ملی در سال ۱۳۵۰ بود؛ انتظار می‌رفت این رقم به ۵۸/۸ درصد تولید ناخالص ملی و ۶۶/۱ درصد تولید ناخالص داخلی در سال ۱۳۵۶ کاهش یابد. سیل درآمدهای فراوان نفتی بر موازنه رشد بخش‌های مختلف اثر گذاشت. برای مثال در فاصله سال‌های ۱۳۵۰ و ۱۳۵۵ ارزش افزوده در بخش نفت ۵۱/۵ درصد بود، در بخش‌های صنعت و معدن ۱۸ درصد، در بخش خدمات ۱۶/۲ درصد، و در بخش کشاورزی ۷ درصد بود و در حدی چشمگیر سهم این بخش‌ها را در تولید ناخالص ملی تغییر می‌داد. سهم نفت از ۱۹/۵ درصد در پایان برنامه چهارم در سال ۱۳۵۱ به ۴۸/۷ درصد در پایان برنامه پنجم در سال ۱۳۵۶ افزایش یافت در حالی که سهم باقی بخش‌ها کاهش یافت: سهم کشاورزی که در پایان برنامه سوم در حدود ۳۴/۵ درصد بود در پایان برنامه چهارم به ۱۸ درصد و در پایان برنامه پنجم به ۸ درصد کاهش یافت؛ صنایع و معادن از ۲۲/۳ درصد در سال ۱۳۵۱ به ۱۶/۱ درصد در سال ۱۳۵۶ کاهش یافت، سهم خدمات از ۴۰/۱ درصد به ۲۷/۲ درصد کاسته شد. درآمدهای ناشی از نفت و گاز که ۶۶۲۸/۵ میلیارد ریال (۹۸/۹ میلیارد دلار) برآورد شده بود، ۷۹/۸ درصد از درآمد دولت را در برنامه پنجم تشکیل می‌داد که تقریباً ۱۲ برابر دریافتی‌های دوره برنامه چهارم بود. این رقم را باید با ۱۴/۶ درصد از درآمدها که از مالیات مستقیم و ۱/۸ درصد آن که از وام‌های خارجی و بقیه که از درآمدهای دیگر، از جمله فروش اوراق قرضه، تأمین می‌شد، مقایسه کرد.^{۳۳}

با وجود این اوضاع نامتعارف، دگرگونی اقتصادی و جامعه حیرت‌انگیز بود. تا سال ۱۳۵۵، تولید ناخالص ملی ایران ۷۰۰ برابر سال ۱۳۰۴، زمان به تخت نشستن پهلوی اول، شده بود، و سرمایه داخلی ۳۴۰۰ برابر و واردات تقریباً

۳۳. همان، صص. ۹-۱۴.

۱۰۰۰ برابر آن زمان شده بود.^{۳۴} اغلب این دگرگونی ها در دوران شاه رخ داد. بین سال‌های ۱۳۴۲ و ۱۳۵۵ میانگین رشد سالانه صنعت از ۲۰ درصد فراتر رفت و حجم کارهای صنعتی دو برابر شد. تولید ناخالص ملی ۱۳ برابر شد و از ۴ میلیارد در سال ۱۳۴۰/۱۳۴۱ به ۵۳/۵ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۴/۱۳۵۵ افزایش یافت. درآمد سرانه هشت برابر شد و در همان دوره از ۱۹۵ دلار به ۱۶۰۰ دلار رسید^{۳۵} و در سال ۱۳۵۶ از ۲۴۰۰ دلار فراتر رفت. تمام این رشد به دلیل وجود نفت نبود. در فاصله سال‌های ۱۳۳۹ و ۱۳۵۱ تمام اعضای سازمان اوپک از درآمد چشمگیر نفت برخوردار بودند ولی هیچ‌یک از آنها جز ایران چنین سابقه رشد و توسعه درخشانی نداشته است. اقتصاددانان در این مورد توافق دارند که رشد اقتصادی لیبی و عربستان سعودی چشمگیر بود، اما آن پیشرفت، برخلاف ایران، فقط به دلیل وجود نفت بود.^{۳۶} در ایران، انتظار می‌رفت این رشد و توسعه ادامه یابد. هویدا در سال ۱۳۵۳ به خبرنگار لوموند گفت که پیش‌بینی می‌کند تا سال ۱۳۶۴ از هر دو خانواده ایرانی یکی اتومبیلی برای خود داشته باشد. درآمد سرانه به ۴۵۰۰ دلار برسد. ایران سالانه ۲۰ میلیون تن فولاد، یک میلیون تن آلومینیوم، یک میلیون اتومبیل، سه میلیون دستگاه تلویزیون، یک میلیون تن کاغذ تولید کند و درآمد این کشور از صنایع شیمیایی خود به ۷ میلیارد دلار برسد. او با افتخار گفت که در پنج سال آینده ایران می‌تواند ۲۱۰۰۰ مهندس را آموزش دهد و از

34. Jahangir Amuzegar, *Iran: An Economic Profile*, Washington, DC. The Middle East Institute, 1977, p. ix.

۳۵. همان، ص. ۲۴۸. برای مقایسه اوضاع اقتصادی و اجتماعی ایران در آغاز قرن بیستم نگاه کنید به:

Julian Bharier, *Economic Development in Iran 1900-1970*, London and New York, Oxford University Press, 1977, ch. 1.

36. Charles Issawi, "The Iranian Economy, 1925-1975: Fifty Years of Economic Development," in George Lenczowski, ed. *Op. cit.*, 129-166, p. 163.

توسعه اقتصادی و اجتماعی ۶۰۵

توان بالقوه کار زنان به خوبی استفاده کند، در حالی که این گروه در گذشته تنها نقشی ناچیز در فعالیتهای اقتصادی داشتند.^{۳۷}

تضادهای موجود در توسعه اقتصادی ایران در برنامه‌های دیگر از جمله سند دورنمای ۲۰ ساله، برنامه آمایش سرزمین، و برنامه ششم توسعه نیز در نظر گرفته شده بود. سند دورنمای ۲۰ ساله (۱۳۷۱-۱۳۵۱) که در سال ۱۳۵۴ در سازمان برنامه تدوین شد، نشان‌دهنده عزم راسخ شاه در مورد رساندن ایران به دروازه‌های "تمدن بزرگ" بود. در این بررسی ادعا می‌شد که ایران یکی از نادر کشورهای در جهان سوم است که اقبال در هم شکستن دور و تسلسل عقب‌افتادگی را دارد و بنابراین باید نظم و انضباط لازم برای دستیابی به آن در نظر گرفته شود. ایران سرمایه، منابع طبیعی لازم، رهبری (که در اینجا از اصطلاح فرماندهی استفاده شده بود) و نیروی کار بالقوه را در اختیار داشت. فناوری مدرن فارغ از محدودیت‌های زمانی و مکانی این کشور را به جلو و به ساحت مطلوب پیش می‌راند. از یک سو تحصیلات و آموزش و از سوی دیگر نظم و انضباط، مقررات و قواعد، دقت، سخت‌کوشی و آمادگی برای پذیرش معیارها و رویه‌ها مورد نیاز بود.^{۳۸}

دورنمای ۲۰ ساله بر دیدگاهی به نسبت بدبینانه از دنیا استوار بود. شاه از همزیستی مسالمت‌آمیز، تبادل منابع و فناوری، و همکاری جهانی سخن می‌گفت. ولی هیچ‌یک از مشاهداتش این که این اندیشه‌ها جامه عمل پوشند را تأیید نمی‌کرد. بلکه می‌اندیشید که قدرتمندان به احتمال زیاد همچنان به پامال کردن ضعفا ادامه می‌دادند و عدالت به معنای تأمین منافع صاحبان قدرت بود. انتظار

37. *Le Monde*, 1 Fevrier 1975

۳۸. دورنمای اقتصادی و اجتماعی ایران، ۲۵۵۱-۲۵۳۱، سازمان برنامه و بودجه، ۲۵۳۵، صص. ۲-۳.

انفجار جمعیت بیشتر در کشورهای فقیر می‌رفت، یعنی در جاهایی که فقر، گرسنگی و ناامیدی حکمفرما بود. اشتیاق کشورهای صنعتی به کسب ثروت و رشد به احتمال زیاد منابع سوخت فسیلی را به پایان می‌رساند. محیط زیست هم به دلیل بهره‌برداری بی‌ملاحظه و استفاده نادرست احتمالاً نابود می‌شد. به دلیل این آینده لازم بود ایرانی‌ها با سرعت، انضباط، ثبات قدم و با شدت پیش روند زیرا اگر مردم پیش از به پایان رسیدن منابع نفتی به خودکفایی دست نمی‌یافتند فرصت‌هایی که درآمد نفت برای مدتی کوتاه برای آنها به وجود آورده بود از دست می‌رفت. در این صورت آنها محکوم بودند به این که فقیر و عقب‌مانده و در آینده نزدیک به دیگران وابسته باشند.

دورنمای بیست ساله در حد زیادی به مسائل منتج از توسعه مورد نظر شاه اشاره داشت. هزینه‌های مصرفی سرانه در مناطق شهری، که در سال ۱۳۴۱ بیش از ۲/۱۴ برابر مناطق روستایی نبود، در سال ۱۳۵۰، ۳/۲۴ برابر بیش از مناطق روستایی شد. عدم تعادل مشابهی بین هزینه‌های دولتی و هزینه‌های بخش خصوصی هم وجود داشت، نسبت هزینه‌های دولتی به تولید ناخالص ملی از ۱۰/۴ درصد در سال ۱۳۴۱ به ۲۱ درصد در سال ۱۳۵۱ افزایش یافت.^{۳۹} این دورنما به این نتیجه رسید که دهه ۱۳۴۰ شاهد دگرگونی اساسی در نقش بخش دولتی بوده است زیرا سرمایه‌گذاری و مصرف بخش عمومی تقریباً دو برابر سریع‌تر از سرمایه‌گذاری و مصرف بخش خصوصی افزایش یافته بود. "به این ترتیب افزایش چشمگیر تولید ناخالص ملی به نقش در حال تغییر و سهم روزافزون بخش دولتی وابسته بود که آن هم به نوبه خود تحت تأثیر افزایش بهای نفت در این دوره بود."^{۴۰} از آنجا که بهای نفت در فاصله سال‌های ۱۳۵۰ تا

۳۹. همان، صص. ۶۲-۵۷.

۴۰. همان، ص. ۶۲.

توسعه اقتصادی و اجتماعی ۶۰۷

۱۳۵۳ به شدت افزایش یافته بود، عدم تعادل بین بخش دولتی و خصوصی و همچنین بین مناطق شهری و روستایی حتی از آن هم بیشتر افزایش یافته بود. اما به موازی کاهش سهم نفت در تولید ناخالص ملی آشکارا سهم بخش دولتی هم در آن پائین می آمد. بنابراین برای حفظ تداوم اقتصاد مختلط ایران، لازم بود بیشترین تلاش برای کمک به بخش خصوصی صورت گیرد تا این بخش بتواند به هنگام کاهش درآمد نفت عوامل پیش برنده توسعه را در دست گیرد. بنا بر سند چشم انداز در ۲۰ سال آتی مأموریت بخش دولتی همین بود.^{۴۱}

سند چشم انداز ۲۰ ساله آشکارا طرحی را ترجیح می داد که بخشی از درآمدهای نفتی را برای استفاده در زمانی که درآمد نفت رو به کاستی می گذاشت، ذخیره کند. پیش بینی سند این بود که در پایان دوره مورد نظر، یعنی سال ۱۳۷۱، درآمدهای غیرنفتی هنوز قادر نخواهند بود تراز پرداخت های تجاری را حفظ کنند، اگر چه در آن زمان این گونه درآمدها در حدی چشمگیر افزایش خواهند یافت. بنابراین ایران برای دستیابی به توسعه ای پایدار بر اساس درآمدهای غیرنفتی به زمانی بیشتر نیاز داشت. اگر ذخیره ای ایجاد می شد، این ذخیره از فشارهای تورمی در سال های نخستین می کاست، سرمایه گذاری را در حدی کاهش می داد که اقتصاد توانایی جذب آن را داشته باشد، به تراز پرداخت ها کمک می کرد و رشد اقتصادی پس از سال ۱۳۷۱ را هم تسهیل می کرد. افزون بر این، اگر هدف کاهش عدم تعادل بین مناطق شهری و روستایی بود، صنعت و خدمات روستایی باید تا سرحد ممکن به سرعت توسعه پیدا می کرد زیرا در بخش کشاورزی سنتی، با توجه به محدودیت های ایران در زمینه آب و همچنین خاک قابل کشت، رشد بیش از ۴ درصد محتمل نبود.

سند چشم‌انداز ۲۰ ساله را برنامه آمایش سرزمین پشتیبانی می‌کرد که برنامه‌ای بود برای بررسی جمعیت، فضای زندگی، و منابع طبیعی.^{۴۲} این طرح سرچشمه‌ای فرانسوی داشت و در دوران ریاست جمهوری دوگل یعنی در اوائل دهه ۱۳۴۰ محبوبیت یافته بود، هر چند به عنوان طرح دولت فرانسه بسیار زودتر یعنی در دهه ۱۳۳۰ شروع شده بود. این طرح را هنر ایجاد بهترین توزیع ممکن جمعیت با توجه به منابع طبیعی و فعالیت‌های اقتصادی تعریف کرده‌اند - هم‌زمان فرایند و موقعیتی بود که هدف آن دستیابی به عدالت منطقه‌ای، توسعه اقتصادی متعادل، و تخصص کارکردی تعریف شده بر اساس مناطق بود. این برنامه تقسیم مکان‌های فعالیت را به فعالیت‌های تقسیم کار اضافه کرد. دولت این طرح را به عنوان "تعیین کننده فضای عملکردهای توسعه خود تعریف و اجرا می‌کرد."^{۴۳} این سیاست در فرانسه پیچیده بود ولی در اصل در پی آن بود که کارخانه‌های صنعتی داخل و اطراف پاریس را به دیگر مناطق منتقل کند.

شاه این عقیده را از دوگل، رئیس جمهور فرانسه، و اولیویه گیشار، دوست قدیمی دوگل، که در دوره ریاست جمهوری پمپیدو و بار دیگر در فاصله سال‌های ۱۹۷۲-۱۹۷۴ در دولت پیر مسمه^{۴۴}، به سمت وزیر *amenagement* (آمایش) منصوب شده بود،^{۴۵} اقتباس کرد. گیشار با هویدا، نخست وزیر، هم دوست بود. این مناسبات سازمان برنامه را تشویق به همکاری با گروه مهندسان مشاور فرانسوی کرد، تا طرح اولیه برنامه آمایش سرزمینی را بریزند، که از قضا

۴۲. این طرح از فرانسه اقتباس شده بود. در فرانسه بررسی گسترده‌ای درباره آن کشور به تدوین برنامه‌ای ملی، به نام *Amenagement du territoire* یا توسعه ملی و منطقه ای انجامیده بود. در فارسی این برنامه را آمایش سرزمین نامیدند. منبع این فکر کاملاً روشن نیست. به گفته مدیر ایرانی این طرح شاه آن را پیشنهاد کرده بود.
۴۳. نگاه کنید به:

http://fr.wikipedia.org/wiki/Am%C3%A9nagement_du_territoire

44. Pierre Mesmer

45. <http://fr.wikipedia.org/wiki/Olivier-Guichard>

توسعه اقتصادی و اجتماعی ۶۰۹

بلندپروازانه‌تر از طرح‌های قابل مقایسه با آن در فرانسه یا کشورهای دیگر از آب درآمد.^{۴۶} آمایش سرزمین هشدار می‌دهد در این مورد هم به رژیم حکومتی بود که اگر روند توسعه دهه گذشته ادامه یابد امکان دارد ناهمخوانی‌ها در حوزه‌های اجتماعی، اقتصادی و جمعیتی شدیدتر شود.^{۴۷}

این برنامه‌نویسان می‌گفتند توسعه اقتصادی در خود "پاسخی کافی به آرمان‌های افراد و جامعه" نیست. کارآمدی اقتصاد هم فقط به عوامل فنی، کمی و کوتاه‌مدت بستگی ندارد. سرانجام "نحوه توزیع افراد نقش مهمی در رفاه آنان دارد."^{۴۸} برای آنکه آمایش سرزمین با موفقیت انجام گیرد این برنامه به حمایت هم‌زمان دو منبع نیازمند است: "بیش از همه [حمایت] بالاترین مقام کشور و همچنین [حمایت] دیگر مقام‌های دست‌اندر کار تصمیم‌گیری." برنامه‌ریزان می‌گفتند که حمایت شاه شرط اصلی موفقیت است. فقط "بالاترین مقام" در "موقعیتی بود که به ویژه درباره تعارض بین ملاحظات کوتاه‌مدت و بلندمدت داوری کند." اگر بنا بود تصمیم‌گیران "رویکرد برنامه آمایش را در ارزیابی‌ها و تصمیم‌های خود دخالت دهند" وفاق نظری و رفتاری کلی هم لازم بود. انتظار می‌رفت برنامه آمایش سرزمین "در زمینه تصمیم‌گیری و انتخاب گزینه‌های مهم مربوط به سراسر کشور حالتی متمرکز و در مورد اجرا، از راه طرح ابزارها و روش‌های واقع‌بینانه و قابل انطباق با شرایط و مسائل متغیر محلی، حالتی غیر متمرکز داشته باشد."^{۴۹} البته این رویکرد نسبت به آمایش سرزمین تنها رویکرد ممکن نبود. اما برنامه‌ریزان می‌گفتند چارچوبی به شکل توصیف شده بیش از

۴۶. گفتگو با احمد جزنی، مدیر ایرانی این طرح.

۴۷. برنامه آمایش سرزمین: گزارش نهایی مرحله نخست، مرکز برنامه‌ریزی آمایش سرزمین، سازمان برنامه و

بودجه، اردیبهشت ۱۳۵۵، ص. ۱۷.

۴۸. همان.

۴۹. همان، صص. ۱۷-۱۸.

همه برای وضع ایرانیان مناسب است. افزون بر این، سیاست متکی بر برنامه آمایش سرزمین و ملی به نوعی به دلیل تغییرات شتابان اقتصادی، جمعیتی، و اجتماعی فوریت داشت، به ویژه به دلیل اراده و امکاناتی که در آن دوره وجود داشت و ممکن بود ده سال بعد دیگر وجود نداشته باشد.^{۵۰}

برنامه آمایش سرزمین بر برداشت‌هایی استوار بود همگن با سند چشم‌انداز بیست ساله و برنامه ششم، که تقریباً هم‌زمان آماده شدند. دولت مرکزی مقتدر می‌ماند؛ هدف سیاست رشد اقتصادی ایجاد دستگاه تولیدی مدرنی بود که بتواند فارغ از نفت اداره امور را به عهده گیرد؛ در برابر شوک‌های وارد آمده از توسعه بر جامعه، وحدت و هویت ملی حفظ می‌شد؛ از محیط زیست، منابع طبیعی و میراث فرهنگی حفاظت می‌شد، ناهمخوانی‌های اجتماعی-اقتصادی کنترل می‌شد و تأثیرات آنها بر افراد به حداقل ممکن می‌رسید؛ تمرکز وظایف مدیریتی از میان می‌رفت و افراد آموزش می‌دیدند که با "گزینه‌های جامعه" کنار بیایند؛ رشد مناطق شهری، به ویژه رشد تهران، مهار و مهاجرت کنترل می‌شد، توجه کافی به مقتضیات اقتصاد مدرن و زندگی خوب لازم بود.^{۵۱}

این بررسی جامع بود و به تفصیل به تمام بخش‌ها و مناطق پرداخته بود. در پایان در این بررسی دو محور جنوب به شمال در شرق و غرب محوری مرکزی متشکل از شیراز-اصفهان-تهران-تبریز، که از پیش وجود داشت، در نظر گرفته شده بود: محور شرق محور چاه‌بهار- زاهدان- مشهد- سرخس بود؛ محور غرب محور خرمشهر-مهران- ایلام- کرمانشاه- سنندج- رضاییه (ارومیه) بود. به گفته مجیدی، وزیر مشاور و رئیس سازمان برنامه و بودجه وقت، سرمایه‌گذاری‌ها به

۵۰. همان، ص. ۱۸.

۵۱. همان، ص. ۲۱.

توسعه اقتصادی و اجتماعی ۶۱۱

این بخش‌های کشور هدایت می‌شد، که به نسبت کمتر توسعه یافته بودند، و به این ترتیب تعادل بهتری برای ملت به وجود می‌آورد.^{۵۲}

به ویژه پس از سال ۱۳۵۵، یعنی زمانی که وضعیت اقتصادی و سیاسی بدتر شد و لازم بود بسیاری از برنامه‌های به شدت سرمایه‌بر را کنار بگذارند، شاه از برنامه آمایش سرزمین استقبال کرد. این برنامه با سیاست و خلق و خوی او جور و در جهت اندیشه‌های وی درباره تمدن بزرگ بود. این برنامه از نظر سیاسی، یعنی از نظر گزینه‌ها و تصمیم‌گیری‌ها، متمرکز بود و هدف نهایی او را تضمین می‌کرد. فشار جمعیت در شهرهایی مانند تهران و اصفهان بیش از حد تحمل بود. مهاجرت روزافزون به شهرها نه تنها باعث تمام شدن منابع بلکه سبب افزایش تنش فرهنگی و سیاسی می‌شد. تا سال ۱۳۵۶ شاه هم به این نتیجه رسیده بود که ایران را از حدی بیشتر نمی‌شود به زور به جلو راند.

برنامه ششم، که هرگز اجرا نشد، از برنامه آمایش سرزمین الهام گرفت، هشدارهای آن را قبول کرد، و ضوابط و هنجارهای آن را به کار گرفت. در این برنامه استفاده از درآمدهای ناشی از نفت و گاز برای توسعه بخش‌های غیر نفتی راهبردی حیاتی به شمار آمده بود. بر اساس این برنامه اگر حوزه‌هایی جدید کشف نمی‌شد، نقش نفت به عنوان موتور توسعه در برنامه ششم به اوج می‌رسید و در میانه اجرای برنامه هفتم، یعنی تقریباً در اواخر دهه ۱۳۶۰ رو به افول می‌گذاشت. در برنامه ششم آمده بود که: "ما باید بدانیم که توسعه اقتصادی بدون تلاش بزودی پایان می‌گیرد." "اقتصاد معمولی در جریان باید وابسته به منابع مالی داخلی باشد، یعنی باید دولت بیش از همه به مالیات‌ها، و بخش خصوصی بر ذخیره‌ها و سودهای خصوصی، تکیه کنند. این وضع به نوبه خود مستلزم

۵۲. غلام رضا افخمی، برنامه‌ریزی عمرانی و تصمیم‌گیری سیاسی، مصاحبه با مجیدی، پیشین، ص. ۳۵۴.

کارایی بیشتر است.^{۵۳} برنامه ششم بخش صنعت و معدن را تنها جایگزین محتمل برای نقت به عنوان منبعی برای درآمد ارزی می‌دانست: کشاورزی نویدبخش نبود و "این انتظار بسیار بعید به نظر می‌رسید که ایران هم مانند سوئیس بتواند نیازهای خود را در مورد ارز خارجی از راه عرضه خدمات تأمین کند."^{۵۴} از سوی دیگر رشد سریع صنعتی آشکارا ضربه‌هنگ ناهمخوانی‌های شهری-روستایی موجود را سرعت می‌بخشید، مگر آنکه برنامه‌های آمایش سرزمین مناسب به شدت مورد توجه قرار می‌گرفت.^{۵۵} برنامه ششم هم مانند سند چشم‌انداز ۲۰ ساله و برنامه آمایش سرزمین نقش اصلی دولت را در این می‌دانست که امکانات کسب مزایای نسبی در بازار بین‌المللی را برای بخش خصوصی فراهم آورد. این کار به زمان نیاز داشت ولی اگر فرایند، روش‌شناسی و اصول نظری برنامه‌ریزی کارایی بیشتر و با مقتضیات آینده تطبیق پیدا می‌کرد، امکان‌پذیر بود.^{۵۶} اسراف باید به حداقل می‌رسید و فشارهای تورمی باید کاهش می‌یافت. از آن مهم‌تر، مشارکت فردی و محلی در سیاست برنامه‌ریزی و مدیریت باید افزایش می‌یافت. تمام اینها به موفقیت انقلاب اداری بستگی داشت. "به این ترتیب تنگناهای موجود در دیوانسالاری دولتی باید به مانعی در راه دستیابی به هدف‌های درازمدت ایران تعبیر می‌شد."^{۵۷} کیفیت زندگی را نمی‌شد بر اساس رشد اقتصادی، فنی یا هر یک از بخش‌های دولتی یا خصوصی تعریف یا تضمین کرد. امکان داشت در جریان توسعه اقتصادی محیط زیست صدمه ببیند

۵۳. برنامه عمرانی ششم، ۲۵۴۱-۲۵۳۷، طرح‌های پیشنهادی، سازمان برنامه و بودجه، ۲۵۳۵، ص. ۱

۵۴. همان، ص. ۲.

۵۵. همان، ص. ۴.

۵۶. همان، صص. ۵-۶.

۵۷. همان، ص. ۷.

توسعه اقتصادی و اجتماعی ۶۱۳

به گونه‌ای که زیان‌های پیشرفت در یک بخش مهیب‌تر از دستاوردهای بخش دیگری باشد.

برنامه ششم پیشرفتی جامع را بر اساس پیروی از توصیه‌های برنامه آمایش سرزمین در نظر داشت که تأکید آن بر توسعه انسانی و اجتماعی بود. می‌گفت رشد سریع به عدم تعادل بین گروه‌ها، منطقه‌ها و بخش‌های اقتصادی می‌انجامد. در رشد متعادل، ساختار اجتماعی حمایت می‌شود و محرومان از تخصیص عادلانه منابع سود می‌برند به گونه‌ای که نیازهای اولیه و انسانی تمام افراد برآورده می‌شود. سرمایه‌گذاری در زمینه بهداشت، آموزش، مسکن، رفاه اجتماعی، فرهنگ و هنر، و توسعه شهری و روستایی در بالاترین اولویت قرار دارند.^{۵۸} تمام اینها ابزاری برای رسیدن به هدفی بود که "تمدن بزرگ" نامیده می‌شد.

تمدن بزرگ کتابی بود که شاه آن را در سال ۱۳۵۶، و پیش از سرنگونی تاج و تختش منتشر کرد و رؤیایی بود که در سراسر زندگی مسیر کار و کوشش او را تعیین می‌کرد - دیدگاهی در مورد آینده بر اساس میراث فرهنگی ایران.^{۵۹} "ایران امروز سازنده ایران فرداست ولی خود وارث ایران دیروز است."^{۶۰} ایران دیروز دارای ارزش‌هایی جاوید بود که طی بیست و پنج قرن تاریخ پر فراز و نشیب از او حمایت کرده است - حمله‌ها و کشتارهایی که "هر یک از آنها کافی بوده است

۵۸. همان، ص. ۱۷.

۵۹. محمد رضا پهلوی، به سوی تمدن بزرگ، ترجمه انگلیسی، (Satrap Publishing, 1994). این کتاب نخستین بار در سال ۱۳۵۶ به فارسی منتشر شد.

۶۰. همان، ص. ۱۲۴.

تا موجودیت کشوری را از صفحه تاریخ محو کند.^{۶۱} "هیچ تحول و تغییر اصیلی نمی‌تواند در این کشور پای گیرد مگر اینکه با ارزش‌های جاودانی و سرنوشت‌ساز ایرانی هماهنگ باشد" که هسته اصلی آن روشنائی یا مظهر آفرینش است که در تمدن ایرانی به اوج می‌رسد و "سراسر وجود مادی و معنوی هر فرد را در بر می‌گیرد تا در آن زیبایی‌ها را از زشتی‌ها و پاکی‌ها را از پلیدی‌ها مشخص کند و آنچه را که سازنده و زندگی‌بخش نیست به قلمرو تاریکی و نیستی سپارد."^{۶۱}

در ایران فردا اثری از فقر، جهل، بیسوادی، فساد، استثمار و تبعیض نخواهد بود. خدمات بهداشت عمومی "حداکثر تندرستی و نیرومندی بدنی را برای هر فرد ایرانی تأمین خواهد کرد" و آموزش، "حداکثر سلامت روحی و فکری" را برای او به ارمغان می‌آورد. هر ایرانی "از لحظه تولد تا مرگ" زیر پوشش بیمه اجتماعی خواهد بود، دستمزدها و درآمدها در حدی خواهد بود که همه مخارج افراد را در حد کافی تأمین کند. هر ایرانی مسکنی مناسب خواهد داشت و هیچ فرد ایرانی معنی گرسنگی را نخواهد فهمید. حداکثر تسهیلات برای پرورش و بروز استعدادها فراهم خواهد شد، "هر فرد از هر طبقه و در هر موقعیت اجتماعی کار خود را با برخورداری از حداکثر حقوق انسانی، اجتماعی و اقتصادی، به صورتی سازنده و بر اساس همکاری و مشارکت و نه دشمنی و رویارویی، انجام خواهد داد."^{۶۲}

رسیدن به چنین ایرانی نیاز به زمانی زیاد نداشت. تا اواخر دهه هفتاد ایرانیان به آن سطحی از پیشرفت می‌رسیدند که اروپا آن را در سال ۱۳۵۶ تجربه کرده

۶۱. همان، ص. ۱۲۵.

۶۲. همان ص. ۱۴۰.

توسعه اقتصادی و اجتماعی ۶۱۵

بود و در پایان قرن بیستم ایران در شمار کشورهای چوَن فرانسه، انگلستان و ایتالیا قرار می‌گرفت. در این برهه از زمان توسعه اقتصادی در ایران به بالاترین میزان مؤثر خود می‌رسید. تورم مهار می‌شد. نظام اجتماعی بسیار انسانی و دموکراتیک "همراه با آزادی‌های فردی، عدالت اجتماعی، دموکراسی اقتصادی، عدم تمرکز، مشارکت گسترده و آگاهانه عمومی در همه امور و فرهنگ بارور ملی" به وجود می‌آمد. نظم و انضباط برقرار می‌شد و حقوق تمام افراد محترم می‌بود. دیوانسالاری، که در نخستین دهه انقلاب سفید حالتی متمرکز و سیاسی داشت، در این دوره حالتی نامتمرکز پیدا می‌کرد و در تمام سطوح در برابر عموم مردم مسئول و پاسخگو می‌شد. دولت و جامعه برآستی مکمل هم می‌شدند، و کارگران و کشاورزان در صف مقدم همه کسانی که از مزایای این دوره جدید برخوردار می‌شدند قرار می‌گرفتند.^{۶۳}

بار تمام اینها بر شانه آموزش، فرهنگ و روح و چکیده آموزش‌های والای اسلام واقعی بود^{۶۴} که با "سؤاستفاده‌های مغرضانه، عوام‌فریبانه یا ارتجاعی از موازین آن" سازگاری نداشت - و این سؤاستفاده‌ها درست در جهت مخالف روح و مفهوم حقیقی اسلام بود که اکنون هم مانند گذشته ملت قربانی آن می‌شد.^{۶۵} از آنجا که ایرانیان بالقوه افرادی پرتلاش، انساندوست، برخوردار از حس عدالت و رعایت حقوق دیگران، و دارای استعداد علمی، ادبی و هنری بودند و نگرشی جهان‌بین داشتند، با برخورداری از روح میهن‌پرستی ریشه‌دار در همه موارد هویت ایرانی‌شان حفظ می‌شد.^{۶۶}

۶۳. همان، صص. ۱۴۵-۱۵۶.

۶۴. همان، صص. ۱۵۷-۱۶۰.

۶۵. همان، صص. ۱۶۰-۱۶۱.

۶۶. همان، صص. ۱۲۶-۱۳۰.

